فقط سه نفر در گهواره سخن گفتند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي المَهْدِ إِلاَّ ثَلاثَةٌ: عِيسى ابْنُ مرْيَم، وصَاحِبُ جُرَيْج، وكَانَ جُرَيْجٌ رَجُلاً عَابِدًا، فَاتَّخَذَ صَوْمَعَةً فَكانَ فِيهَا، فَأَتَتْهُ أُمُّهُ وَهَو يُصَلِّي. فَقَالَت: يا جُرَيْج، فقال: يَارَبِّ أُمِّي وَصَلاتِي فَأَقْبلَ عَلَى صلاتِهِ فَانْصرفَتْ. فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَتْهُ وهُو يُصَلِّي، فقَالَت: يَا جُرَيْج، فقال: أَيْ رَبِّ أُمِّي وَصَلاتِي. فَأَقْبَلَ عَلَى صَلاتِه، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَد أَتَتْهُ وَهُو يُصَلِّي، فَقَالَت: يَا جُرَيْجُ، فقال: أَيْ رَبِّ أُمِّي وَصَلاتِي، فَأَقْبَلَ عَلَى صَلاتِه، فَقَالَت: اللَّهُمَّ لا تُمِتْه حَتَّى ينْظُرَ إِلَى وُجُوه المومِسَاتِ. فَتَذَاكَّرَ بَنُو إِسْرائِيلَ جُرَيْجاً وَعِبَادَته، وَكَانَتِ امْرَأَةٌ بغِيٌّ يُتَمَثَّلُ بِحُسْنِهَا، فَقَالَت: إِنْ شِئْتُمْ لأَفْتِنَنَّهُ، فتعرَّضَتْ لَه، فَلَمْ يلْتَفِتْ إِلَيْهَا، فَأَتتْ رَاعِيًا كَانَ يَأْوي إِلَى صَوْمَعَتِهِ، فَأَمْكنَتْهُ مِنْ نَفسِهَا فَوقَع علَيْهَا فحملَت، فَلَمَّا وَلدتْ، قَالَت: هُوَ مِن جُرَيْج، فَأَتَوْهُ فَاسْتَنْزلُوهُ وهدَمُوا صَوْمَعَتَه، وَجَعَلُوا يَضْرِبُونه، فقال: مَا شَأْنُكُم؟ قالوا: زَنَيْتَ بِهذِهِ الْبغِيِّ فَولَدتْ مِنْك. قال: أَيْنَ الصَّبِي؟ فَجاءَوا بِهِ فقال: دَعُونِي حَتَّى أُصَلِّي، فَصلىَّ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَتى الصَّبِيَّ فَطعَنَ فِي بطْنِهِ، وقال: يا غُلامُ مَنْ أَبُوك؟ قال: فُلانٌ الرَّاعِي، فَأَقْبلُوا علَى جُرَيْجٌ يُقَبِّلُونَهُ وَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، وقَالُوا: نَبْنِي لَكَ صوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ. قال: لا، أَعيدُوهَا مِنْ طِينٍ كَمَا كَانَت، فَفَعَلُوا. وَبيْنَا صَبِيٌّ يرْضعُ مِنْ أُمِّهِ، فَمَرَّ رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى دابَّةٍ فَارِهَةٍ وَشَارةٍ حَسَنَةٍ، فَقالت أُمُّه: اللَّهُمَّ اجْعَل ابْنِي مثْلَ هَذَا، فَتَرَكَ الثَّدْيَ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فقال: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْنِي مِثْله، ثُمَّ أَقبَلَ عَلَى ثَدْيِهِ فَجَعْلَ يَرْتَضِعُ»: «فقط سه نفر در گهواره سخن گفتند: عیسی بن مریم و پسربچه ی داستانِ جُریج؛ جریج مردی عابد بود که برای عبادت در صومعه ای گوشه نشین شد. باری درحالی که نماز می خواند، مادرش نزد وی آمد و صدا زد: ای جریج؛ (جریج) گفت: پروردگارا، جواب مادرم را بدهم یا نمازم را بخوانم؟ و به نمازش ادامه داد. لذا مادرش برگشت و فردای آن روز دوباره به دیدن جریج رفت که جریج مشغول نماز بود. صدا زد: ای جریج؛ جریج گفت: پروردگارا، جواب مادرم را بدهم یا نمازم را بخوانم؟ و باز به نمازش ادامه داد. مادرش روز بعد نیز به صومعه آمد و او را صدا زد که وی مشغول نماز بود و به جای اینکه جوابِ مادرش را بدهد، به نمازش ادامه داد. این بار مادرش دعا کرد: خدایا، تا زمانی که نگاهش به چهره ی زنان بدکار نیفتد، او را نمیران. بنی اسرائیل همواره از جریج و عبادتش سخن می گفتند. در آن زمان زنی بدکار وجود داشت که در جمال و زیبایی زبان زد بود؛ این زن گفت: اگر بخواهید او را فریب می دهم. لذا نزد جریج رفت و خود را در اختیار او گذاشت؛ ولی جریج توجهی به او نکرد. آنگاه نزد چوپانی رفت که در صومعه ی جریج بود و خود را در اختیارش گذاشت. درنتیجه باردار شد و پسری به دنیا آورد و گفت: این نوزاد، فرزند جریج است. بنی اسرائیل نزد جریج رفتند و او را از صومعه پایین آوردند و صومعه اش را خراب کردند و شروع به زدن او نمودند. جریج پرسید: چه شده است؟ گفتند: با این زنِ زناکار زنا کرده ای و در اثر آن پسر بچه ای متولد شده است. جریج گفت: پسر به دنیا آمده کجاست؟ پس او را آوردند؛ آنگاه جریج گفت: به من اجازه دهید تا نماز بخوانم و وقتی نمازش تمام شد، نزد نوزاد رفت و بر شکم او زد و گفت: ای پسر، پدرت کیست؟ پاسخ داد: فلان چوپان. چنین بود که بنی اسرائیل به جریج روی آورده و شروع به بوسیدن و دست کشیدن به وی کردند؛ و گفتند: صومعه ات را از طلا بازسازی می کنیم. گفت: خیر؛ بلکه مانند گذشته آن را از گل و خاک بسازید. و آنها نیز چنین کردند. (و اما سومین کودکی که سخن گفت) کودکی بود که از مادرش شیر می خورد؛ در این میان، مردی سوار بر اسبی زیبا و گران بها از آنجا عبور کرد. مادر این نوزاد دعا کرد: پروردگارا، فرزندم را مثلِ این مرد بگردان. پسربچه پستان مادرش را رها کرد و به سوی آن مرد نگریست و گفت: پروردگارا، مرا مثل او مگردان؛ و دوباره پستان را گرفت و به شیرخوردن مشغول شد». ابوهریره رضی الله عنه می گوید: گویا اینک به رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاه می کنم که با قرار دادن انگشت اشاره اش در دهان و مکیدن آن، شیرخوردن آن کودک را برای ما حکایت می کند. (و در ادامه) فرمود: «وَمَرُّوا بِجَارِيَةٍ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا، وَيَقُولُون: زَنَيْتِ سَرَقْتِ، وَهِي تَقُول: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوكِيل. فقالت أُمُّه: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَتَرَكَ الرِّضَاعَ وَنَظَرَ إِلَيْهَا، فقال: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَهُنالِكَ تَرَاجَعَا الحَدِيثَ، فقالَت: مَرَّ رَجُلٌ حَسَنُ الهَيْئَةِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ، فَقُلْتَ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلنِي مِثْلَه، وَمَرُّوا بِهَذِهِ الأَمَةِ وَهُم يَضْرِبُونَهَا وَيَقُولُون: زَنَيْتِ سَرَقْتِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَقُلْتَ: اللَّهُمَّ اجعَلْنِي مِثْلَهَا؟! قال: إِنَّ ذلِكَ الرَّجُلَ كَانَ جَبَّاراً، فَقُلتُ:

اللَّهُمَّ لا تجْعَلْنِي مِثْلَه، وإِنَّ هَذِهِ يَقُولُونَ: زَنَيْتِ، وَلَمْ تَزْنِ وَسَرقْتِ، وَلَمْ تَسْرِقْ، فَقُلْت: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا»:
«کنیزی از آنجا می بردند و او را می زدند و می گفتند: زنا و دزدی کرده ای. و او می گفت: الله برای من کافی است و او بهترین کارساز است. مادرِ پسربچه دعا کرد و گفت: یا الله، پسرم را مثلِ این کنیز نگردان. کودک پستان مادرش را رها کرد و به سوی کنیز نگریست و گفت: پروردگارا، مرا مثلِ این بگردان. در آن هنگام مادر و فرزند درباره ی این ماجرا با هم به گفتگو پرداختند. مادر پرسید: مردی خوش قیافه عبور کرد؛ گفتم: پروردگارا، فرزندم را مثلِ این مرد بگردان و تو دعا کردی: پروردگارا، مرا مثلِ این مرد مگردان؟! کنیزی از اینجا می بردند و او را می زدند و به او می گفتند: زنا و دزدی کرده ای. دعا کردم که خداوند تو را مثل او نگرداند؛ ولی تو گفتی: پروردگارا، مرا مثلِ او بگردان؟! کودک پاسخ داد: آن مرد ظالم و ستمگر بود؛ لذا دعا کردم: خدایا، مرا مثلِ او نگردان. و این زن که او را به زنا و دزدی متهم می کردند، نه زنا کرده بود و نه دزدی؛ لذا گفتم: پروردگارا، مرا مثل او بگردان».
[صحیح است] [متفق علیه]

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبرمان صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تنها سه نفر در گهواره سخن گفتند». یعنی فقط سه نفر در ایامی که نوزاد بودند، سخن گفته اند که عبارتند از: 1- عیسی بن مریم صلی الله علیه وسلم که نشانه ای از نشانه های الله متعال بود و در گهواره سخن گفت. 2- دوست جریج؛ جریج مردی عابد بود که الله متعال او را از اتهام زنایی که متوجه وی کرده بودند، مبرا داشت؛ و سخن گفتن کودک در رفع اتهام مذکور از وی را به عنوان کرامتی برای او نمایان نمود. جریج مکانی را برای خلوت کردن و عبادت انتخاب کرده بود که روزی مادرش به دیدار وی آمد و جریج در حال نماز بود؛ وقتی مادرش او را صدا زد و گفت: ای جریج؛ جریج با خود گفت: پروردگارا، پاسخ مادرم را بدهم یا نمازم را ادامه دهم؛ و به این ترتیب تردید داشت که نمازش را قطع کند و پاسخ مادرش را بدهد یا اینکه نمازش را ادامه داده و کامل کند. بنابراین به نمازش روی آورده و آن را ادامه می دهد و مادرش می رود. فردای آن روز دوباره مادرش به دیدن او می آید که جریج درحال نماز است؛ و همان ماجرای دیروز اتفاق می افتد. فردای آن روز و برای سومین روز متوالی مادرش به دیدن او می آید که جریج درحال نماز است؛ و این بار هم ماجرای دو روز گذشته تکرار می شود؛ بنابراین مادرش می گوید: پروردگارا، او را نمیران تا چشمش به صورت زنان زناکار بیفتد. جریج در بین بنی اسرائیل از جایگاه خاصی برخوردار بود، چنانکه از او و عبادتش سخن می گفتند؛ و در میان آنها زنی زناکار بود که زیبایی او زبان زد بود؛ این زن گفت: اگر بخواهید او را فریب می دهم تا نمازش را رها کند و مرتکب زنا شود؛ بنابراین خود را به جریج عرضه می کند و جریج اهمیتی نمی دهد؛ پس نزد چوپانی می رود و خود را در اختیار او قرار می دهد و چوپان با وی زنا می کند و در اثر آن باردار می شود؛ وقتی وضع حمل می کند و بچه به دنیا می آید، می گوید: این بچه از جریج است؛ بنابراین مردم نزد جریج رفته و او را از محل عبادتش پایین آورده و عبادتگاهش را ویران کرده و خودش را به باد کتک می گیرند؛ جریج در این وضعیت می گوید: چه شده است، چرا چنین رفتار می کنید؟ می گویند: با این زن زناکار زنا کرده ای و بچه ای در اثر آن متولد شده است؛ آنگاه جریج می گوید: کودک متولد شده کجاست؟ پس او را می آورند؛ جریج می گوید: مرا رها کنید تا نماز بخوانم؛ آنگاه نماز می خواند و پس از نماز نزد کودک رفته و با انگشتش ضربه ای به شکم کودک می زند و می گوید: ای پسر، پدرت کیست؟ می گوید: فلان چوپان؛ بنابراین مردم به جریج روی آورده و شروع به بوسیدن و دست کشیدن به او می کنند و می گویند: صومعه ات را از طلا بازسازی می کنیم. اما جریج می گوید: نه، به همان صورتی که قبلا بود، با گل آن را بسازید. و آنان چنین می کنند. 3- طفل شیرخواره ای که مشغول شیرخوردن از مادرش می باشد؛ در این هنگام مردی سوار بر اسبی گرانبها و ظاهری زیبا می گذرد؛ - و رسول الله صلی الله علیه وسلم شیرخوردن این طفل از پستان مادرش را با قرار دادن انگشت سبابه اش در دهان و مکیدن آن توصیف می کند؛ - در این وضعیت مادرش می گوید: یا الله، پسرم را مانند او بگردان؛ و طفل مذکور می گوید: یا الله، مرا مانند او مگردان؛ سپس کنیزی را می آورند و او را می زنند و به وی می گویند: زنا کردی و دزدی نمودی؛ و کنیز مذکور می گوید: الله برای من کافی بوده و بهترین کارساز است. مادر این طفل که مشغول شیر دادن پسرش می باشد، با دیدن این صحنه می گوید: یا الله، پسرم را مانند او مگردان؛ پس طفل شیرخوار پستان را رها کرده و به آن کنیز چشم می دوزد و می گوید: یا الله مرا مانند او بگردان؛ سپس مادر و فرزند با هم صحبت می کنند و طفل شیرخواره با مادرش سخن می گوید. مادر می گوید: مردی از کنار ما گذشت که بسیار زیبا بود، گفتم: یا الله، پسرم را مانند او بگردان، اما تو گفتی: یا الله، مرا مانند او نگردان؛ طفل شیرخوار می گوید: بله؛ این مرد، فردی ستمگر و سرکش بود، از الله خواستم که مرا مانند او نگرداند. اما آن زن، مردم به وی می گفتند: زنا کردی و دزدی نمودی و او می گفت: الله برای من کافی بوده و بهترین کارساز است. گفتم: یا الله مرا مانند او بگردان؛ یعنی مرا از زنا و دزدی

پاک و طاهر بگردان؛ و مانند او امور خود را به الله سپردم.

http://sunnah.global/hadeeth/fa/show/7041